

## روح‌التعلیم و التربیه

تالیف

\*( آقای نقیب زاده طباطبائی « مشایخ » معلم علوم اجتماعی ) \*

انزجار عمومی و حیرت - تعلیم و تربیت - ضروری  
 غیر ضروری - ابتدائی - عالی - خصوصی - عمومی  
 دنیای تمدن و تربیت و تعلیم - سعادت طفل یا  
 عائله - منظور دوات از تعلیم - مقصود ملت از  
 تربیت و تعلیم - نتیجه تربیت و تعلیم حتی مشترکی  
 است بین طفل و عائله - چگونه عائله و نسل معاصر  
 شریک سعادت و شقاوت اعقاب آینده هستند؟ -  
 فرق تعلیمات مرد و زن - آلات و ادوات تعلیم -  
 دقت یکی از آلات مؤثره تعلیمات است - چگونه  
 باید در استعمال آلات صرفه جوئی شود؟ - تعلیم  
 غیر از تربیت بوده و برای هر یک مقامی است -  
 حرکات معلم و مربی یکی از عوامل مؤثره است -  
 تربیت و تعلیم اخلاق -

روح‌التعلیم و التربیه

مسائل خاصی هستند و هر يك را باید مستقلاً  
 مورد بحث قرار داده و تحقیق نماییم :

### انزجار عمومی و حیرت

بی شبهه تمام طبقات امروزه از تعلیمات نا راضی و پیروگرام  
 تحصیلات نیز طرفداری ندارد!

سلسله علوم - رشته انکشافات - بازاری شدن اسراری که در  
 پس پرده های طبیعت مستور بود - و توابلی اختراعات که انقلاب



عظیمی در عقاید و افکار بشر ایجاد نمود و خط سیر عمومی را تغییر داد - روی هم رفته عوامل مؤثری بودند که با ایران تکان سختی داده و این ملت که هفتاد سال را از خواب غفلت بیدار می نمایند: خواب بیده که غیر طبیعی از خواب بیدار شود چندی با بیم و هراس و اضطراب با طرف خود نگاه کرده و سعی می کند که قوای از دست رفته و تاراج شده خود را جمع آوری نماید! او مدتی بانزجار و حیرت گلاویز است! آن عوامل - ایران را با یک چنین حالی از خواب گران غفلت بیدار و بطرف دنیای متمدن می کشاند! لیکن از طرفی عدم تناسب تحصیلات و سر نوشت عقلی و علمی کنونی با طرز زندگانی خصوصی و عرف و عادت ایرانی و از طرف دیگر احتیاجات روز افزون و فقدان وسائل دفاعیه بکنوع حیرت آورده بعدم رضایت عمومی و انزجار را تولید نموده است! حال حال علوم انسانی

طرز تحصیلات و قیافه تربیت و تعلیم امروزه یک قسم ناراحتی و نگرانی و اندیشه های مالمخولیائی را در تمام عائله ها ایجاد - و روابط داخلی را مختل - و هرکس از آینده نگران و روی هم رفته تمایل عمومی به تربیت و تعلیم در کار نیست بلکه جامعه با افکار مصالحانه مخالف و یک چنین حرکات را بدعت صرف دانسته و از تعمیم تمایلات عمومی و انعطاف بسوی تربیت و تعلیم جلوگیری می نمایند!



گرچه این حس مخالفت عات روحی و اجتماعی مخصوص دارد و ظهور آن در ممالکنی که تازه میخواستند از حالی بحالی منتقل شود ضروری است ! -

تنها ایران نیست که از اصول تعلیم خود بهره نبرده وقتی که در فرانسه ( کستاو لبونها - دیمولانها ) کتاب های روح التربیه و سر تقدم انگلیس را مینوشتند و متفکرین سر بگریبان تفکر فرو برده و از عواقب تعلیم خود در بیم و هراس بودند متجاوز از یک قرن بود که ملت فرانسه از اصول تربیت و تعلیم خود می نالیدند \* انسان کمتر از ابتلاآت و گرفتاریهای دیگران با خبر میشود - و اگر هم مطلع گردد آنرا عادی و غیر مهم تلقی مینماید - فقط هر کس حوادث خود را مطالعه نموده و خویشتن را قابل ترحم مینماید: ملل حیه و مترقیه که امروز هر یک مقام شایان توجهی را احراز کرده اند هر یک بنوبه خود از این پیش آمد نصیبی داشته ولی در روی تجربه و مطالعات معایب خود را کشف و نواقص خود را رفع نمودند . -

ملل ضعیفه و جاهل همیشه بظواهر نگاه کرده و از ادراک حقیقت دورند و از تظاهرات شهوانی تقلید نموده و حوصله تفتیش و تحقیق علی روحی و اجتماعی انحطاط را نداشته و از تقلید نیز بنقطه مطلوبه نمی رسند و بالاخره روح بد



بینی در آن ها تولید و در عقیده و ایمان قدری صرف گردیده و چنین نتیجه می گیراند که در خلقت تقصیر و قصوری رفته و یا خالق طبیعت با آنها غرض ورزیده و در خلقت خمیره آن ها را با گل بد بختی سرشته است!

زمانی که فرانسه از اصول تعالیم خود فریاد و فغان داشت بالمانها حسد می برد و می رفت که از طرز تربیت و تعلیم آلمان تقلید نماید - خود را بدبخت و آلمان را خوشبخت تصور می نمود ولی در مملکت آلمان هنگامه پیا بود و حس عدم رضایت از تحصیلات بدرجه بالا رفته بود که امپراطور \* را بمجلس خطابه کشانیده و اظهار داشت که (مدارس ما را بآنچه امیدوار بودیم و انتظار داشتیم هدایت نکردند و در اذعان روح معارف پیروزی را ایجاد نمودند! . . .)

پس هر ملتی وقتی خود را بدبخت تصور نموده همان طور که ایرانی امروزه معتقد بر آن گردیده و بهمین جهت از کار کنار رفته و تسلیم قضا و قدر شده است!

این عقیده بخطاست - و این فلاکت مربوط باسرار خلقت نبوده بلکه آثار و عکس العمل چند قرن سوء استعمال قوای خدا دادی است!

علاوه از نکات فوق نکته دیگری نیز تاثیر خاصی در تکلیف



و فلاکت امروزی ما دارد و عبارت از جهل عمومی ملت ایران است! - همین جهالت و نادانی که در ادوار متمادیه اثرات مد هسه خود را بخشیده و تمام اعصاب حساسه را فلج کرده دیگر اجازه توجه بحقیقت را نداده و مانع از حس معایب و نواقص است!

البته يك چنین روحی مانع اصلاحات بوده و با هر گونه عقاید و افکار مصالحانه بالطبع منخاصمت خواهد نمود.

طبقه مخصوصی کم و بیش آنهم باندازه ادراکات ناقص نواقص را حس میکنند ولیکن ناله و فغان این عده زیادتیر از استغاثه بختک زده نیست و جامعه کور و کور ناله و استغاثه آنها را نمیشنود! بنا بر این آلمان و فرانسه که از اوضاع روحی و اخلاقی خود می نالیدند از این جهت قابل مقایسه با ما نبوده و یکنفر متنور آلمانی و یافرانسوی نمیتوانست برای خود هم فکر پیدا نموده و جامعه را باستعانت خود طلبیده و عقاید و افکار خود را بانهایت آزادی بگوید - ولی در ممالک ما هیچ ممکن نیست بتوان اظهار عقیده نمود و یا فکری را بجا معه القا کرد - همانا علت آن نادانی و جهل عمومی است و از جدول ذیل این حقیقت برای شما مسلم می گردد!



این احصائیه متعلق بدوسه سال قبل از جنگ است \*

عده بی سواد به نسبت ۱۰۰۰۰ نفر	فرانسه	انگلیس	آلمان	ایران
۳۲۰	۱۰۰	۱	-	-
۳۲۶۲۵ میلیون	۴۸۰	۱۰۹۷/۵	-	نه نسبت احتیاجات
۹۶۰۰	۱۱۶۰۰	۱۴۰۰۰	-	عدد مطبوعات و تالیفات
۲	۲	۱۴	-	جایزه نوبل
۱۱۵۱	۱۶۸۱	۷۱۹۴	-	تصدیق نامه اختراع

مگر نه این است که ایرانی قدرت نوشتن اسم خود را ندارد؟  
آیا با این بی سواد می توان انتظار اصلاح داشت؟! شرط  
موفقیت در اصلاح هر کاری اولاً سنخیت با آن کار و ثانیاً کشف  
علل مخربه آن و ثالثاً قضاوت منصفانه است در اینکه علم و  
قدرت اصلاح را دارد یا نه؟

و الا خرابی روی خرابی ریخته و اغلاط متراکم می گردد -  
چه آنکه اقدام جاهل بیک امری بقصد اصلاح خود افساد و غلط  
مکرر محسوب می گردد!

دیگران بمعایب خود پی بردند و آنها را اصلاح نمودند ولی  
متأسفانه ما بواسطه جهالت در اعماق ورطه های تیره روزی  
گذرانیده و از دیر زمانی قوه ادبی و فکری ایران « معارف »  
یکی از وسایل ارتزاق اشخاص معلوم و در دست دولت یکی  
از وسائل جلب نا راضی ها بشمار میرود و از مطالعہ متن



فارسی قوانین که در خصوص معارف ایران در دست داریم و از مراجعه بقانون مطبوعات و یا پروگرام شورای معارف دیگر در این قسمت تردید نمی‌ماند! و بالاخره چون مقصد من از تالیف این کتاب مهم تر از آنست که اوقات خود را صرف این جزئیات نمایم لذا در تعرض باین قبیل مطالب صرف نظر نموده و حس چگونگی را بمطالعه مندرجات این کتاب احاله می‌نمایم

( تعلیم و تربیت فقط برای اصلاح زندگانی و موافق ساختن آنست با احتیاجات که اسم آنرا قانون تبدلات گویند - مؤلف - )

- ۲ -

تربیت و تعلیم

امر تعلیم نه تنها در انسان بلکه در مطلق ذی روح یکی از امور طبیعی است :

طرفداری ذوات الارواح از اجرای این قانون یکی از احکام قطعی و سرمدی مانوس الطبیعه بوده و هر موجود متحرک ذی روحی اعم از اینکه احساسات شاعرانه و یا غیر شاعره دارد تا ساعتیکه مولود خود را قائم بالذات نماید بالاضطرار محب تربیت و تعلیم است :

بحکم همین دستور طبیعی است که طیور جوجه خود را زیر بال شفقت گرفته و فنون زندگانی با آنها می‌آموزند و برای مدافعه احتیاجات این اطفال طبیعت از هیچ قسم فداکاری خود داری ندارند : این حب طبیعی چه در انسان و چه در حیوان تا ساعتی است که مولود غیر قائم بالذات قائم بالذات گردیده و از مدیر و مربی خود قطع رابطه احتیاج نماید :



متأسفانه مرام انسان بیشتر و بحکم احتیاج ذاتی و لاینزال با اجتماع و سعی مشترك با آینده دارای قوه عقل و ادراك و تمیز و شعور است هیچ وقت قائم بذات نبوده تاچه رسد بانسان تازه مولود و غیر بالغ که ساعات خود را در دامان عاطفه مادر و عنایت پدر میگذارند پدر و مادر بحکم همان محبت طبیعی او را قائم بذات نموده و تضو مشترك جامعه اش کرده و مرام زندگی خود را نسبتاً از این فرد نیز انتظار دارند :

انسان در روی همین فلسفه تعلیم و تربیت را پیش گرفت و با تحمل هزاران زحمت عهده دار آن گردید و تمام حرکات و سکنات را بمولود خود یاد داد تا در بزرگی از قانون سعی مشترك استفاده نموده و برای اجرای مرام لایتناهی خود تهیه آلات نماید :

(\*) گویند سراچه زاد مادر

شب بر سر کاهواره من

لبخند نهاد بر لبانم

دستم بگرفت و پاپا بر تالی

یک حرف و دو حرف بر زبانم

پس هستی من ز هستی اوست

تا هستم و هست دارمش دوست

در این دقایق که ماهور طبیعت رموز زندگی را باین وجود ناقص

یاد میدهد محالست قدمی فراتر نهاده و استعداد طفل را محکوم استعداد

خود نماید - بلکه طبیعت امر میکند که خود را تنزل داده و سیر



قهقرائی نموده و شئون طفولیت را از سر گرفته و زبان دیگری بکار برده و از دوره تقلید شروع بکار نماید:

۱\* - چونکه با طفلان سر کارت فتاد پس زبان دیگری باید گشاد انانیت و وقار را از دست داده - قهقروون خود را خم - گاهی از حیرانات تقلید کرده و با چهار دست و پا راه رفته - گاهی با ایما و اشاره در سر وقت و ساعت استعداد طفل را منظور و مواد ضروری زندگانی را با او تفهیم و تلقین نماید:

۲\* - بهر طفل نوپدر تی تی کند کمرچه عقلش هندسه کیتی کند آیا ممکن است در این که طبیعت عقل کاملی را تسخیر وجود ناقص و متزلزل نموده و قوای مدر که را فصرف استنباط اندازه استعداد لرزان و جیبانی کرده پدر بطفل فلسفه یاد بدهد؟! - مثلثات را بیاموزد؟ مدار افلاک - عقیده بطلان پیوس - مکاشفات کوپرنیک - و کپلر را تلقین نماید؟

محالست که طبیعت در احکام خود راه افراط بپیماید و همیشه آثار و احکام خود را در روی قاعده مخصوص (قابلیت قانون و قابلیت قبول قانون) بموقع اجرا گذاشته و دائماً از فلسفه و سیر تکامل و تدریج تبعیت مینماید:

يك ملت جاهل و يك قوم پريشان روزگار كه عنكبوت تيره بختی در روی مو جودیش تار فلاکت تنیده از يك طفل نوزاد بیش نیست! و طبیعت امر می کند که متالیان و مربیان با اندازه



استعداد و قوای دماغی محتاج به تربیت و تعلیم يك چنین ملتی از ضروریات زندگی شروع بتعلیم نموده و این مرحله را در روی قواعد طبیعی بپیمایند - خود را ترجمان آیات طبیعت نموده و قوای دماغی طرف را تسخیر کنند و چگونگی این جریان مخصوص را در آتیه ملاحظه خواهید کرد :

تعلیم با بشریت تولید شده و تربیت با انسان همساست و عادت عالی پیدایش این روح فقط آنست که موجودات مدرك با لقوه را مدرك بالفعل و غیر قائم با لذات در جسم و عقل و اراده را کامل و مستعد قبول عضویت مشترک نموده و برای تعاون و تعاضد تهیه آلات نماید و بالنتیجه خود را مستفید کند - و این سیر را از ضروریات شروع و رفته رفته ترقی می نماید چه حیات شخصی و چه نوعی يك طفل و یا يك ملتی نمی تواند از این خط سیر طبیعی سر باز زده و برای خود شیوه دیگری ایجاد نماید فقط می تواند با اصول تکامل متراتب را پیهموده و بحکم احتیاج سیر تدریجی و ارتقائی نماید -

احتیاج معلم و مربی آموزگاران این کلاس بشریت بوده و همیشه بحکم يك پیش آمد جدید موضوعی را از برابر چشم آنها می گذراند و ضروریات را دفیله داده و انسان را تعلیم و تربیت می کند :

طبیعت معلم مخصوص است و هیچوقت از ادای وظیفه باز



نمی ماند و جزئیات را نیز فراموش نمی کند - مکافات و مجازاتش بموقع و عادلانه است بطوریکه اگر معلم و مربی اجتماعی « پدر - مادر - معلم - دولت » قصور و یا تقصیر در ایفای وظیفه نموده و رهبر عقل و فکر مولود خود نباشد تکمیل آنرا طبیعت عهده دار گردیده و بالاخره انسان را تربیت می نماید که فرمود ( من لا یؤدبه الابوان یؤدبه الزمان ) از روی این فلسفه بخوبی معلوم گردید که تعلیم و تربیت باید در روی اصول و قواعد طبیعت بوده و به اقتضای استعداد محیط و محتاجی که در آن زندگانی می نماید احتیاجات را تجزیه کرده و شروع بعمل نموده و معلم و مربی خود را ترجمان آیات طبیعت نمایند:

در این موقع مقتضی است يك نظر اجمالی بادوار علم و ادب اروپا نموده و ببینیم که چگونه و در چه زمانی به معایب خود پی برده؟ و با چه وسیله آن ها را اصلاح نموده اند؟

### [ علم و ادب اروپا در قرن نوزدهم و بیستم ]

۱- طریقه ابداع Romantique (۲) طریقه کلاسیک - قابل تدریس Classique

از قرن هفدهم به این طرف مدتی در اروپا هر قسم کتاب را قابل ترجمه و تدریس و توجه می دانستند و آنرا « کلاسیک »

می گفتند .



مدارس اروپا ( مثل مدارس امروزه ما ) پسر از يك عده  
 كتب پريشان و بی سر و ته و مختلف و متضاد بود!  
 متفکرین اروپا بمعایب این رویه پی برده و نهضت مخصوصی  
 شروع شد و اوضاع تعلیم بنای تغییر گذاشت  
 اولین ملتی که از همه جلو تر به معایب خود پی برد و  
 شروع به اصلاح کرد ملت آلمان بود ( لیسنغ - قوتی -  
 شیلر ) طریقه تازه تری را ایجاد و بر علیه کلاسیک تجهیزات  
 سختی نمودند!

قبل از این تغییرات آلمانی ها گمان می کردند که علم و  
 معلومات اولاً عبارت از دانستن لغات عتیقه و مرده است و ثانیاً  
 گفتار باید با نظم و قافیه بوده باشد بطوری که شتونده و  
 مخاطب نتواند به آسانی معنی آن را دریافته و قوای مدرک که  
 سامع مصروف تحویل گرفتن عبارات بی ربط و مغلق گوینده و  
 نویسنده گردد « بهمین ترتیب که امروزه در ممالک ما معمول  
 است و کتاب های خود را نیز از دیر زمانه بی بهمین رویه می نویسیم:  
 ☆ سوارانی که با اقران در قران (۱) نخستین مناوات  
 (۲) مباحات - لنا الترس حجل و الجیاد سریر - لنا السیف شنف  
 و الحدید حریر مینمودند و از مضایق مکامن (۳) پر خطر  
 و مصاعب مهارک جان سپر (۴) پیوسته چون تیغ خود سرخ

[۱] جنک [۲] زدو خورد و ستیزه (۳) کمان گاه (۴) جان ستان



روی میآمد پس سالی (۱) را که از مرض کبر و بغضا غیر سالمی (۲) بود بند نهاد و تمامت لشکر را مستصحب خود ساخت و تمنیت (۳) ایشان به غارت سمیر قند و بخارا کرد کما یمنی طفلی (۴) بما دبة (۵) « در آن زمان آخرین مرتبه کمال آن بود که الفاظ مشعشع را با ر ک و رونق مخصوصی ادانمایند و جملات پیچیده به کار برده و نام آنرا شیوه شیوای ادب می گفتند .

نهضت ادبی آلمان اروپا را از این سرسام نجات داد و طریقه جدید به رغم کشش ها کار خود را کرد و رویه تازه تری ایجاد شد و عبارت از این بود که انسان مطالب خود را باید طوری بیان نماید که شنونده بهتر آنرا فهمیده و عواطف سماع را تحریک نماید :

این طریقه که در زوی آئین طبیعت بود در اندک زمانی ترقی فوق العاده نموده و در اوایل قرن ۱۹ تمام اروپا از طریقه جدید ( گفتار آلمانی ) تقلید نمودند و این اصل سر عشق و دستور عمومی خطبا و نویسندگان و مؤلفین و معلمین ملل گردید و در این قرن نام این طریقه را « ابداع » نهادند :

در زمان ( ناپلیون ) فرانسه آنرا تقلید کرده و مبادام

[۱] اسم یکی از بهادران ۲ نیا بنده، تسلیت و مریض دایمی (۳) وعده و آرزو دادن [۴] اسم خاص و مثل تاریخی (۵) مهمانخانه = اوایل تاریخ و صاف



( دستا بل ) یکی از مبلغین جدی این شیوه بود :

ادبای فرانسه مقدمه را که ( ویکتور هوگو ) برای داستان ( کروماویل ) در سال ( ۱۸۲۷ ) نوشته مقدمه این انقلاب ادبی و ترویج مذهب ابداعی تشخیص داده اند : - و از همین اوقات امثال و روایات و قصص و حکایات و مؤلفات فاجعه و هزلت ( Tragedie ) ( Comedie ) تغییر قیافه داده و کلیه نوشتجات و گفتار در روی اصل ( درام Drame ) بنا نهاده شد که مطالب متناسب با بیان طبیعی و عواطف را تحریک و تسخیر نمایند :

تدریجا اساس علوم و فنون و حرف و صنایع نیز بر روی درام رفت و حتی فلسفه نیز تابع ابداع و درام گردید و تربیت و تعلیم هم در روی این اساس جریان یافت بطوریکه امروز در اروپا باندازه استعداد محیط با شاگرد طبیعت حرف میزند - و مؤلفات آینده طبیعت بوده و معلم ترجمان آن گردیده و معلم یاد نمیگیرد مگر آنکه حقیقتی را که متاسفانه بدون عمل و موقع تدریس نمی توانم آن را تشریح و بیان نمایم و شاگرد دوره تحصیلات خود را با آخر میرساند در حالتیکه یک روح مخصوصی در او تولید شده که نتیجه همان تربیت و تعلیم است :

و بالجمله در تعلیم و تربیت عرف و عادت یکی از عوامل مؤثره این موضوع بوده و باید تناسب خاصی بین اصول تعلیم و عرف و عادت منظور گردد و الاعمی العمل بسیار مدهشی



را بروز داده و بعکس مرام و مقصود آثار خطرناکی از خود  
یادگار خواهد گذاشت :

هیچ امری نمی تواند يك ملتی را نسبت با اصول نژادی و  
آثار ملیت و قومیت و وطن خود بی علاقه نماید مگر عدم تناسب  
اصول تعلیمات با عرف و عادت محیط آن ملت و افراط و تفریط  
در تعلیم عمومی :

اگر مختصری در غلغله اساسی سقوط و زوال ملی که تاکنون  
از صفحه روزگار مخصوصاً با استعمار و استعباد منقرض شدند  
مداقه شود دیگر در اعتقاد باین حقیقت برای احدی تردید  
نمی ماند مادام اصول اساسی ملیت يك ملتی پایدار است  
محال است که زیر استعمار دیگری بروند ولی بعد از آنکه  
در عرف و عادت و تعلیم و تربیت ملل ضعیفه اقویا نفوذ  
پیدا کردند آنوقت تسلط استعمار و استعمارگر را بلاضطرار کردن  
می نهند - این همه پول و مال و توان مالی را که اروپائیان در  
شرق مصرف می کنند قصد قربت و مطلقه نداشته و فقط برای  
ایجاد نفوذ در ارکان قومیت مشرقیان است :

ملاحظه روحیات امروزه جامعه و جماعت خود ما بهترین  
شاهد مثال بوده و بدون اینکه افکار خود را متوجه ادوار دور دست  
نموده و مشغول فحص تاریخی بوده باشیم می توانیم چگونگی را کشف نمائیم !  
احتیاجات زندگانی ایرانی در طی گذارشات متشابه



و غیر مرئی زمانه فرق کرده و مال متاصر هر يك  
 برای خود خط سیر مخصوصی را گرفته و در قوس صعودند --  
 ایرانی نیز بحکم عضویت مشترکه خود ناچار باید با آنها  
 همسری و برابری نماید و یا اینکه زندگانی را وداع گفته و  
 بلاشرط تسلیم دیگران گردد و برای یکچنین مبارزه معلومات  
 لازم است چه آنکه توانستن فرع دانستن است .  
 ولی متاسفانه اصول تربیت و تعلیم امروزه ایرانی متناسب با این  
 پیش آمد نبوده و توافقی با احتیاجات کنونی ندارد و تعالیم  
 ادوار سالفهم نیز اساساً برای موافق ساختن زندگانی یا احتیاجات  
 نبوده بلکه در ماوراء زندگانی بشر يك رقم زندگانی برهنه  
 بود که ایرانی را از زندگانی نیز بی نیار می کرد !  
 و در روی فلسفه مخصوص گذاشته شده بود که گفت

(\*) برهنه چو زاید ز مادر کسی نشاید که نازد پوشش بسی !  
 علماء و روحانیان سوء برای جلب منافع شخصی خود فلسفه دیگری  
 بملت یاد میدادند و سرپوش روی اسرار خلقت و حقیقت گذاشته  
 حریت فکر و آزادی ضمیر را بنام وسوسه تکفیر مینمودند !  
 و در نتیجه يك چنین مقدمات خفیه ولی مؤثر است که امروز  
 ایرانی می رود بملیت و قومیت و وطن و نژاد و دین و آئین و اخلاق  
 خود بی علاقه صرف گردیده و سعادت خود را در اسارت و آسایش  
 خود را در رقیت تشخیص بدهد !

« ناتمام »